

در کنار فرات

-۳-

لبان تشنه بر آساید از کنار فرات

از کربلا تا نجف تقریباً یکصد کیلو متر راه است منتهی راهی مستقیم و جاده‌ای تازه اسفالت ، و آبادی بین آن به «خان حماد» معروف است . این «خان» همان کاروانسرای خودمان است که بوسیله ترکه‌ها در عراق جای گرفته و خاتقین و خان حماد نمونه آن بشمار می‌رود ، منتهی ما ایرانیها خودمان کلمه رباط عربی را گاهی بکار می‌بریم که از نمونه آن رباط باغین در کرمان و رباط شرف در خراسان است . مثل اینکه در انتخاب کلمات هم ، مرغ همسایه قاز بنظر می‌رسد ! آنها به خان ما دلخوشند و ما به رباط آنها .

نجف شهری است بزرگ و در معرض بادهای گردآلود گرم عربستان ، منتهی هوایش در بهاران خوش است ، سابقاً دریاچه‌ای هم در مغرب خود داشته که امروز نیست . حرم حضرت علی در نجف از باصفا ترین مشاهد شیعیه است . گنبد آن ، مثل گنبد حضرت حسین و حضرت عباس ، طلائی است .

پادشاهان بزرگ سربه‌آستان نجف سوده‌اند ، قبر آقا محمد خان کنار حرم است و سنگ مرمری بسیار عالی بر فراز آن نهاده شده است و سنگ قبر منیر السلطنه دختر ناصرالدین شاه در کنار ایوان است ، هر قد حضرت علی ظاهر از زمان عضدالدوله دیلمی تعمیرات کلی یافته . چه آنطور که نوشته‌اند بعد از درگذشت حضرت علی «پس از آنکه جسد مطهرش را مدفون ساختند ، بر طبق وصیت ، موضع قبر را با زمین هموار ساختند تا اعداء بر آن اطلاع نیابند و تا زمان هارون الرشید غیر از ائمه و اهل بیت هیچکس بر آن معنی و قوف نداشت و سبب پی بردن مردم بدان مرقد عطر آسا آن بود که روزی هارون در آن سرزمین شکار میکرد ، آهوئی چند به پشته ای که مدفن امام المسلمین بود پناه بردند و هر چند سنگ بر آن آهوان می‌زدند و جانور پراپندند مطلقاً تعرض نمودند و باز گشتند ، هارون از مشاهده این صورت متعجب شده خواست که سر آن معنی را باز داند ، بعد از تقدیم مراسم تقشیش ، پیری گفت : از پدران به ما چنین رسیده است که جسد مطهر امیر المؤمنین حیدر درین جامدقون است

لاجرم هارون ترك شكار كرد و لوازم طواف مزار فايز الانوار بجای آورد (۱).

اطراف گنبد و مزار حضرت علی نیز پر است از اشعار فارسی و آثار هنری ایرانی، اگر کسی بخواهد کیفیت نفوذ شعر و ادب و هنر پارسی را در عراق بدانند باید مقالات آقای مدرسی چهاردهی را در مجله وحید (سال قبل) بخوانند. در ایوان رفیع ورودی بجرم يك زنجیر بلند مطلا چهل چراغی را نگاهداری میکند، در روایات خدام آستانه است که نادر شاه فاتح بزرگ وقتی به نجف نزدیک میشد از يك فرسنگی این زنجیر را به گردن خود افکند، و چون سگان پوزه به خاک مالید و کشان کشان خود را به آستان حرم رساند. واقماً ببینید که قدرت کجاست و در کیست؟ این همان نادرشاهی است که در همان عراق عرب سر توپال پاشا را برید و بعد آنرا به تنش دوخت و به عثمانی فرستاد. همان سرداری است که از بیم سلطوت او رجال مملکت پاچه خود را ترمیم کردند! این عبادت را شوخی نپندارید، عبدالله سویی افندی از کسانی بود که همیشه برای مذاکرات صلح بحضور نادر برود، خود او گفته است که هنگام حرکت بحضور نادر، از بیم سلطوت نادری در بین راه از ترس خون بول کرده بود! درین مجلس قرار بود ۱۹ تن از علمای شیعه و ۱۵ تن از علمای سنی حضور بهم رسانند (۲).

میدانیم که نادر شاه در تعمیر حرم نیز دست داشته است و حتی پس از ختم بنا، گویا، این شعر کلیم را انتخاب کرده بودند که بر کتیبه بنویسند:

این بارگاه کیست که گویند بیهراس

کای اوج عرش سطح حضیض تراماس
میگویند وقتی شعر برای نادر خوانده شد گفت: بنویسید « باهراس
نه بیهراس »

این بارگاه کیست که گویند باهراس... علوم انسانی
و مثل اینکه معنی کمی دقیقتر میشود!

در نجف نیز ایرانی و ایرانی دوست فراوان است. اغلب به زبان فارسی حرف میزنند.

۱- حبیب السیرج | ص ۵۸۳

۲- اعیان الشیعه ج ۴۹ ص ۱۰۵

حسن شمسه سرکشیک آستانه در واقع شناسنامه همه ایرانیان مقیم آنجاست. او علاوه بر اینها آثار ایرانی را در حرم سرپرستی و حفاظت میکند. اغلب کسانی که در نجف کاری دارند ازین مرد کمک می طلبند، خانه های متعددی نیز دارد که اطاقها را به اجاره زوار میدهد.

او چهلچراغی را که شاه ققید و هم چنین اعلیحضرت محمد رضا شاه به آستانه هدیه کرده اند به مانشان داد.

آئینه کاری تازه حرم به دستور شاهنشاه صورت گرفته است و بسیار تابناک است. در کنار حرم، این شعر سرمد را که برای این آئینه کاری گفته است بر روی تابلویی با خطی متوسط نوشته اند اما خط و تابلو به هیچوجه متناسب شعر و آئینه کاری نیست. حق این بود در متن کار گنجانده می شد. شعر در منتهای بلندی است. سرمد از زبان شاه گوید:

گر در حرمت آینه کاری کردم

کاری نه سزای شهریاری کردم

تا جلوه حق بینم از طلعت تو

در پیش رخت آینه داری کردم

(بنده در گاه علوی، محمد رضا پهلوی)

از جاهای دیدنی نجف، وادی السلام است، وادی السلام قبرستانی است که حتماً در دنیا بی نظیر است، یعنی هیچ جا چنین منظره ای را نخواهیم دید. قبرستانی که بدون عراق یک فرسنگ در یک فرسنگ طول و عرض دارد و قبرها که دوسه طبقه روی هم قرار گرفته است، برخلاف معمول از سطح زمین نیز گاهی دو تا سه متر ارتفاع دارد.

آدم وقتی داخل کوچه های تنگ این قبرستان راه می افتد در حالیکه تن و لباسش به دیوارهای خشک گچی خشن قبرها مالیده میشود بوی تند و غیر مرغی را خیلی روشن می شنود.

قبرستان تنها برای مردم نجف نیست، اغلب از سایر شهرهای عراق و ایران نیز مرده ها را به نجف می آورند و در وادی السلام دفن میکنند، وقتی در جاده های عراق حرکت میکنید اغلب به اتومبیلهایی بر میخورید که روی آن نش و جنازه ای نهاده اند و با سرعت به طرف نجف در حرکت هستند، بعضی ازین جنازه کشها را دهها اتومبیل دیگر هم بدرقه می کنند.

در صحن و حرم نیز وقتی مشغول زیارت هستید، می بینید ناگهان مردی در حالی که جنازه‌ای را روی سرش گذاشته مثل برق آنرا طواف می‌دهد و به‌وادی می‌برد. تابوت‌ها را خیلی سبک می‌سازند یک نفر می‌تواند نعش را روی سر قرار دهد و مثل طبق کش‌های خودمان از بالای سر مردم طواف دهد. این از اختصاصات نعش‌کش‌هاست!

از عجایبی که در وادی السلام (۱) برخورد کردم، ملاقات با مزاربان این دریای قبر بود.

ماچندان علاقه‌ای به ورود به وادی السلام نداشتیم، اما یک خانم شیرازی که همسفر ما بود اظهار داشت که جسد پدرش در آنجا به خاک سپرده شده است و مایل شد آنرا ببیند. در اولین قدم که به قبرستان گذاشتیم، مردی جلو آمد و گفت: کدام قبر را می‌خواهید؟

من با تعجب باو نگاه کردم، زیرا گمان نمی‌کردم که کسی بتواند بعد از ده سال قبر یک آدم شیرازی را از میان میلیونها قبر - واقعاً میلیونها قبر عرب و عجم - به آن خانم نشان دهد، اما با کمال تعجب دیدم که آن مرد گت: ها، قبر آقای کشاورز شیرازی را می‌گوئید، بفرمائید برویم. ما بدنالش راه افتادیم، اقلاً از صد کوچه و لایبیرنت وحشتناک گذشتیم، من شک کردم و ایمان را بر باد دادم، گفتم: این آقا ما را می‌برد سر قبری و می‌گوید اینجاست وفاتحه بخوانید، کسی چه خواهد گفت؟

همینطور هم شد، ما را برد برسریک قبر که دیوارش از سایرین کوتاهتر بود، اما با کمال تعجب دیدیم که بر روی سنگ آن نوشته است: وفات مرحمتشان... کشاورز شیرازی... که در تاریخ ۱۳۳۵ در نجف اشرف بخاک سپرده شد... تعجب ما وقتی زیاد تر شد که گفت: خانم، قبر خاله مادر شما هم همینجا است، وبعد قبر دیگری را که روی آن را خاک و گچ پوشانده بود با دست پاک کرد، صفحه سنگ کوچکی نمودار شد که حاکی از وفات فاطمه خانم شیرازی می‌کرد. خانم بیست تومان به راهنما داد و چند تومان هم قرآن خوانها گرفتند و رفتند. من سالها پیش در جایی نوشته بودم که ما معلمین تاریخ در حکم مزاربان تاریخ بشریت هستیم، هر وقت قبری یا سال مرگ کسی را می‌خواهند از ما می‌پرسند

۱ - در لغت نامه، وادی السلام نام قبرستانی در بغداد نوشته شده است

و حال آنکه در نجف است.

(آن روزها در باب محل قبر شاه عباس از ما پرسش شده بود) امروز فهمیدم که ما در برابر این مزاربان وادی السلام باید لنگ ببندازیم. این مرد، قبر اغلب ایرانیان خفته در خاک نجف را می شناسد. حتی قبر آنها را که صدها سال پیش مرده اند - ووقتی نشان قبری را از او می پرسید بهمان تندی جواب می دهد که فی المثل از آقای دانش پژوه یا ایرج افشار بپرسید فلان نسخه خطی در کدام کتابخانه است و به خط چه کسی نوشته شده است؟

قبر معدل شیرازی را هم به ما نشان داد، معدل ها مقبره خانوادگی در آنجا دارند، در وسط مقبره يك گل سرخ بسیار تنومند شیرازی رشد کرده و سرتا پا غرق گل بود، گویا خود معدل وصیت کرده که این گل را خوب سرپرستی کنند تا همیشه شاداب بماند. پیرمردی بر سر قبر قرآن میخواند. يك غزل زیبای حافظ را بر سنگ مزار معدل به خط خوش نوشته اند.

در قدیم بیشتر ایرانیها وصیت میکردند که جسدشان را به نجف ببرند و اغلب موقوفاتی هم برای تعمیر قبرشان می گذاشته اند، چنانکه وکیل الملک (محمد اسماعیل خان) حاکم معروف کرمان، قبرش در آنجا است و بعضی املاک کرمان وقف تعمیر آن مقبره است، و احفاد او اینک، درآمد آن ملک را به همان مصرفی میرسانند که عارف قزوینی - برای حمل جنازه پدرش به عتبات - رساند.

عارف قزوینی گوید: پدرم با داشتن دو پسر از من بزرگتر، چون مرا روضه خوان خیال میکرد - وصی خود قرار داد... اول خواهش و وصیتی که کرده بود فرستادن نقش او بود به کربلا، طناب خود را از زیر این بار کشیده و اینکار را واگذار به ملک نقاله کردم!... دوم اینکه در جزو وصیت کرده بود که ثلث او را خرج و صرف روضه خوانی کنم. باغاتی که بجهت این کار معین شده بود، اجاره دادم بشرط اینکه انگور آنها را شراب بریزند، در هر سالی يك مرتبه از طهران به قزوین رفته، تنها به عزم خوردن شراب ثلث... شراب کهنه سال گذشته را به یاد روح پدرم صرف، خمها تیکه از شراب پارین خالی شده پر کرده مراجعت می کردم. (۱)

بازار نجف پر از کالاهای باب طبع زوار است. بعضی اجناس را که از بصره می آورند در اینجا بفروش میرسانند. بازار عبادوزها از همه معروفتر است. اطاق

بزرگی را اجاره کردیم و شبی به راحتی، به قول ندیم، خوابیدیم که گفته بود:
 در خاک نجف ندیم آسوده بخواب آسوده ز بیم دوزخ و رنج و عذاب
 جائی که بدل به سر که گردمی ناب البته گنه شود مبدل به ثواب
 درهای نجف و کاظمین از شاهکارهای هنر نجاری و منبت کاری ایران است
 و اخیراً برای حرمین حضرت حسین و عباس نیز چنین درهائی برده اند، درسامرهم
 این درهای طلاکوب و نقره کار منبت کاری هست.

خوشبختانه روی این درها از شیشه قاب گرفته اند و گرنه بسرطبق يك
 عادتی که بین اعراب هست - و عادت بدی است - هر سال، نزدیک عاشورا، در
 روزی که معروف به عروسی قاسم است، مردم مقداری حنای خیسانند، و بعد این
 حنارای بی دریغ و بی امان به در و دیوار حرم می مالند، يك کثافتکاری که هرگز
 تصور آن را نمیشود کرد و متأسفانه تولیت و اداره آستانه هم جلوی اینکار را نگرفته
 و یانمی تواند بگیرد، اما بهر حال، درین دوروز دورتادور حرم و درها و منبت -
 کاریها و دیوارها و تابلوها را این حنا لکه لکه پوشانده است و پاک کردن آن
 هم به زحمت صورت میگیرد یا لااقل لطمه ای به این آثار میزند. گمان من رفت
 که درهای عاج نشانی که از هند آورده اند و اینک از میان رفته و تنها تخته هایی
 از آن باقی مانده، قسمتی قربانی این رسم شده است و گرنه هنوز سالها باقی می ماند.

* * *

کوفه در ۱۲ کیلومتری نجف قرار دارد. این شهر نزدما ایرانیها خیلی
 مشهور است، زیرا پس از هجوم عرب به ایران و تخریب مدائن، این محل
 مرکز و پای تخت نظامی و پادگان هجوم به مشرق قرار گرفت و اولین بار سعد بن
 ابی وقاص آنرا به عنوان پایگاه خود انتخاب کرد و نوعی پای تخت محسوب
 می شد.

حضرت علی ازین شهر به عنوان پایگاهی علیه طلحه و زبیر و معاویه
 استفاده کرد و بالاخره در مسجد بزرگ همین کوفه جان بر سر این کار نهاد.
 مسجد کوفه بیش از آنکه به مسجد بماند به قلعه شباهت دارد، دیوارهای
 بلند و قطور و برجها و پشتوانه های عظیم، آنرا به حصاری حصین مبدل
 ساخته است.

مؤمنانی که به کوفه میروند باید اعمالی خاص انجام دهند که نمونه کوچکی
 از اعمال مرتب حج است. ما اول مسجد حنانه را زیارت کردیم، گفتند شبی سر
 حضرت حسین را هنگامی که به کوفه می آوردند در آنجا نگاهداشته اند، بعد
 زیارت قبر کمیل بن زیاد انجام شد با مسجد زید و سپس مسجد صعصعه.

مسجد سهله از مساجد بزرگ بود، هفت مقام داشت که از آنجمله مقام (نمازگاه) حضرت صادق و مقام امام زمان بود. بعد از آن در ساحل فرات، از میان نخلستانها، درجاده‌ای خاکی به زیارت قبر یونس پیغمبر رفتیم، ظاهراً یونس از همه خفتگان خاک اعتبار مقدسه با حال تر بوده است: درکنار رود فرات - که دریایی خروشان است و درکنار کوفه آرام راه می‌پیماید - بخواب ابدی فرو رفته است. رود فرات در اینجا با سطح زمین فاصله زیادی ندارد. تلمبه‌های دستی کوچکی نهاده‌اند و با آن آب می‌کشند و نخلستانها را سیراب میکنند. ظاهراً حضرت امیر نیز از چنین وسایلی برای آبیاری نمونه استفاده می‌کرده. آبیاری درکنار فرات خیلی آسان است.

قبرمیشم تمار را پس از آن دیدیم و دو رکعت نماز گزاردیم. همه این مشاهد و مقام‌ها با دو رکعت و گاهی چهار رکعت نماز همراه است. پس از آن به خانه حضرت امیر رفتیم، این خانه چندان وسیع نیست، اندرونی و بیرونی دارد که باراهروئی تنگ و بلند بهم متصل میشود. جاهای که حضرت علی از آن آب می‌کشیده در وسط خانه قرار داشت. از آب آن همه خوردند. بسیار گوارا بود. اطاق مکتب خانه فرزندان حضرت، و همه آثار زندگی حضرت علی در آنجا بود، خانه خشت و گلی است و عجیب است که ظرف هزار و سیصد سال به این دقت نگاهداری شده، لابد کم و بیش تعمیرات و تغییراتی یافته است.



درکنار مسجد کوفه خرابه‌های ساختمان عظیم دارالاماره کوفه هنوز باقی است. این خرابه‌ها بای‌های محکم بر پهنا بسیار دیدنی است، ظاهراً درهمین دارالاماره بود که حضرت امیر فرمان می‌راند، درهمینجا بود که عبیدالله بن زیاد فرمان قتل مسلم را داد، و بعد سر حضرت حسین را در ۶۱ هجری به حضور او درهمین دارالاماره آوردند، در ۶۴ ه. بود که مختار ثقفی به کمک مردم کوفه انقلاب و طغیان کرد و ۲۰ هزار تن ایرانی (موالی، که چند حمراء = لشکر سرخ خوانده میشدند) باو همراهی کردند، زیرا او به این موالی حق سوار شدن بر اسب بخشیده بود، او بکمک ابن موالی ۴۸ هزار تن را کشت. فرمانهای مختار هم ظاهراً در سالن همین دارالاماره صادر و اجرا می‌شده است. سه سال بعد مصعب بن زبیر از مکه به کوفه آمد و مختار را منلوب ساخت و مختار و همه اطرافیان را کشت، و در ۶۷ ه. بر همین دارالاماره کوفه مستولی گردید و ۵ سال بعد، عبدالملک ابن مروان خود به کوفه آمد و کلک مصعب را درهمین جا کشت (۷۲ هجری) و بدین طریق

ظرف ده سال این دارالاماره ناظر آشفته ترین اوضاع روزگار بوده است، و ببینید مردم بیچاره کوفه چه بدبختی هادرین سالها کشیده اند. آنوقت ما مردم کوفه را مردمی بد می دانیم که به عهد خود وفا نکرده اند، ببینید در ظرف این ده سال چنده هزار تن از مردم کوفه کشته شده است؟

و اما کیفیت خراب کردن این دارالاماره هم خود شنیدنی است: میگویند وقتی که عبدالملك بر تخت کوفه نشسته بود و سرمصعب را بر سپردر برابرش نهاده بودند، پیرمردی، (گویا عبدالملك بن عمر لیثی) نزد عبدالملك آمد و شعری به عربی خواند که عبرت آموز عبدالملك شد، این شعر را بعداً يك شاعر ایرانی به اینصورت ترجمه کرده است^۱:

ناداره پیری ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملك از روی پند

ز بر همین قبه و این بارگاه

پای همین مسند و این دستگاه

بر سپری چون سپر آسمان

تازه سری بود و از آن خون چکان

دیدم و دیدم که ز این زیاده

دید و چها دید! که چشم مباد

از پس چندی سر آن خیره سر

بد بر مختار به روی سپر

باز چو مصعب سر و سردار شد

دستخوش او سر مختار شد

و این سر مصعب بودای نامدار

تا چه کند با سر تو روزگار؟

میگویند عبدالملك وقتی حرفهای پیرمرد را شنید، دستور داد! علی الحساب،

آن سالن را خراب کردند و محل حکومت را بجای دیگر منتقل کرد!

مسجد کوفه خود ۱۴ مقام دارد که در هر جادو یا چهار رکعت نماز باید

خواند و مراسمی باید انجام داد. این مراسم در مفاتیح الجنان به تفصیل یاد شده

است، و اگر کسی این کتاب را نداشته باشد، خدایم هستند که انجام خواهند

داد و در عوض پولی خواهند گرفت.

قبر مسلم بن عقیل درکنار مسجد کوفه است و هم‌چنین قبر دهانی بن عروه، (که از دوستان مسلم بود و و مسلم را پناه داد و هر چند او را مثله کردند باز جای مسلم را بروز نداد).

این داستان مسلم هم از وقایع شگرف تاریخ است که کم از داستان خود عاشورا نیست.

مرقد مسلم را دارند آینه کاری میکنند، ضمناً گنبد آن را هم طلائی میسازند، بیشتر کارهایی که در عتبات عالیات شده با پول ایرانیان است. خود عرب‌ها فقط مراسم دعاخوانی را خوب انجام میدهند که پول آنرا بگیرند. نذرو نذورات هم کمتر دارند، این فقط ایرانیها هستند که گذشت مالی میکنند و از فرسنگها راه پول خود را میفرستند که در آنجا بکار برده شود، در واقع شوخی آن کرمانی ظریف در مورد اعراب صادق است که گفت: جانانها، مالانها (در کرمان وقتی طرفداران دکتر بقائی جمعیتی تشکیل داده بودند و قرار بود هر کسی مبلغی پول برای هزینه تبلیغات و سایر کارها بدهد و اغلب دادند. وقتی نوبت به یکی از سمیمی‌ترین دوستان دکتر رسید، گفت: من، جانانها، ولی مالانها؛ یعنی پولی نمیدهم ولی فداکاری جانی میکنم!) حالا اعراب هم جانان فداکاری دارند، ولی پول تعمیر بقاع و آینه کاری و کاشی کاری آنرا ایرانیها و هندیها میپردازند.

در بازگشت از طریق بولوار میان کوفه و نجف گذشتیم، خانه‌های کوفیان در اطراف شهر، بسیار باصفا و مملو از گل و سبزه است. کوفه، درکنار فرات. مستعد همه گونه کشت و زرع است. اما نجف با فرات فاصله دارد، و طبیعتاً باید نهرهایی بکنند و ببرند. شاهان و امرای ایران بسیاری از نهرها را کنده‌اند، از آنجمله عضدالدوله نهری بزرگ به آنجا رساند. در دوره قاجار، مرحوم وکیل‌الملک حاکم کرمان هم نهری کنده بوده است.

این نهرها پس از مدتی - اگر رسیدگی به آن نشود - پر خواهد شد، هم خود آب فرات که همیشه گل‌آلود است ته نشین خواهد کرد و هم بادهای پرگرد و خاک سرخ که از صحرای غرب می‌وزد، به هیچ چیز ابقاء نخواهد کرد.

میل‌داشتم، بابل - شهر عظیمی را که بدست کوروش کبیر در ۵۳۹ قبل از میلاد فتح شده است نیز - ببینم. از کربلا، از طریق حله راه افتادیم. راه حله بعضی جاهاش از جهت سرسبزی شهابت به جاده مازندران دارد

(البته منهای کوه و دره) . حله شهر بسیار زیبایی است و بس تمیز ، يك شعبه از فرات از داخل حله میگذرد . در بالای حله ، بین راه سدی عظیم بر فرات بسته اند که به هندیه مشهور است ، از پشت این سد ، شعبه ای از فرات جدا میشود که به حله می آید و به شطه معروف است . اگر آدم متوجه نباشد ممکن است آنرا با فرات اشتباه کند . این شعبه می رود و خان ، حوایل و بابل را مشروب میکند ، و از حله میگذرد و هاشمیه را سیراب میسازد و دیوانیه و همیشه راهم تا سماوه می پیماید و در آنجا دوباره به مادر خود فرات می پیوندد . اما شعبه اصلی فرات از هندیه به کوفه و طواریح و هاشمیه وام قرون میگذرد و در سماوه به فرزندش می پیوندد و آنگاه به الناصریه میرسد و حوالی المدینه با دجله بهم میرسند و سپس در خرمشهر با کارون دست در آغوش میشوند و آنگاه هر سه به دریای فارس میریزند .

نکته ای که در اینجا من متوجه شدم این است که شعر سعدی را نمیتوانم چگونه باید توجیه کرد . سعدی گوید :

مارا همه شب نمی برد خواب / ای خفته روزگار دریاب
در بادیه تشنگان بمردند / وز حله به کوفه می رود آب

بنده درین سفر متوجه شدم که آب مناسفانه از حله به کوفه نمیرود بلکه همانطور که اشاره شد ، آب سد هندیه ده ها کیلومتر زیر کوفه دوباره به فرات میرسد ، بنابراین یا باید سعدی را از نمره جغرافیای طبیعی تجدید کرد ، یا اینکه قائل شد که در آن روزگار شعبه فرات از حله راه کج میکرده و به کوفه میرفته که بسیار بعید است و یا اینکه باید گفت سعدی میخواست شعر بگوید نه درس جغرافی بدهد !

بهر حال امروز با درس قاطع میتوان گفت که از حله به کوفه نمیرود آب ، بلکه از حله به هاشمیه و دیوانیه میرود و از کوفه تا دیوانیه بیش از ۸۰ کیلومتر فاصله است .

بابل در ۹۵ کیلومتری جنوب بغداد و نزدیک حله واقع است . تپه ای عظیم بوده که خاکش را کنار زده اند و بقایای آثار شهر معروف بابل قدیم که توسط کورش فتح شد - از زیر آن پدید آمده است . موزه کوچکی هم دارد که بعض آثار مکشوفه در آن نهاده شده است . بقایای آثار حدائق معلقه (باغهای آویزان) در همان حوالی است . منتهی توجیه اینکه چگونه باغهایی بوده است امروز مشکل است .

در روایات آمده که بخت النصر - دیکنا تور قلدری که بادت خودش و با خنجر طلائی، چشمان پادشاه مصر را بیرون آورد - وقتی دختر معصوم پادشاه ماد را به زنی گرفت، این باغها را برای او ساخت. علت آن هم ظاهر این بود که این دخترک دهاتی که از کوهستانهای سرسبز و خنک کردستان و همدان پا به خاک بابل نهاده بود، علاوه بر رنج غربت و بی آشنایی و حبس در چهار دیواری کاخ و هم نشینی با مردی که بدست خود با خنجر طلائی چشمان مخالف خود را بیرون می آورد، روز و شب گریه میکرد، لایبدهوای گرم بابل هم مزید بر علت شده بود، بخت النصر ناچار شد برای تسلی خاطر همسر دلخواهش، باغهایی بسازد که لااقل یادی از باغها و بساتین اکباتان و کرمانشاه باشد.

من وقتی به یاد میآورم که این دختر لطیف کردستانی میبایستی سر سفره بخت النصر بنشیند و بزور تکههای گوشت را که جلو او پرتاب می شده ببلعد و بعد به اصرار این شوهر لب کلفت خرما و حلویات را در آن هوای گرم تناول کند، بی اختیار یاد این حکایت مولوی می افتادم:

آهوئی را کسرد صیادی شکار

اندر آخور کردش آن بی زینهار

در میان آخور پر از خران

حبس آهو کسرد چون استمگران

آهو از وحشت به هرسو میگریخت

او به پیش آن خران، شب، گاه ریخت

و از مجاعت و اشتها آن گاو و خر

روزها آن آهوئی خوش نافع تر

در شکم خنجر بود در اصطبل خر

یک خرش گفتمی که هان ای بوالوحوش

طبع شاهان داری و میران خموش

آن یکی تسخر زدی کز جرز و مد

گوهر آورده است تما ارزان دهد

و آنخرش گفتمی که با این نازکی

بر سریر شاه شو خود متکی

و آن خری شد تخمه و از خوردن بماند

بس به رسم دعوت آهو را بخواند

آهو او را گفت باری کای فیلان
 اشتهایم نیست ، هستم نساتوان
 گفت: می دانم که نازی می کنی
 یا ز ناموس احترامی می کنی
 گفت آهو ، باخر! این طعمه تو است
 که از آن اجزای تو زنده و نو است
 من الیف میرغسزاری بسوده ام
 در ظلال روضه ها آسوده ام
 سنبل و لاله و سپرغم نیز هم
 با هزاران ناز و نخوت خورده ام
 گر قضا افکنند ما را در عذاب
 کی رود آن خوی و طبع مستطاب
 کس گدا گشتم گدا رو کی شوم ؟
 و ر لباس کهنه گردد من نوام
 گفت خر: آخر همی زن لاف ، لاف
 در غریبی بس توان گفتن گزاف
 گفت : نافم خود گواهی می دهد
 منشی بر عود و عنبر می نهد
 هر که را با ضد خود بگذاشتند
 آن عقوبت را چو مرگ انگاشتند
 با این مراتب است که بنده حدس می زنم باغهای معلقه، با اشک چشمهای
 «آمی تیس» دختره و خشتر- که قربانی یک ازدواج سیاسی بود- آبیاری شده
 هر چند برای دل او ساخته شده بوده است.
 این باغها که حدائق معلقه خوانده شده اند از عجایب هفتگانه دنیا بوده
 است. من گمان کنم ساده ترین نتیجه آن این بوده که عکس درختهای کهن نخل و
 مرکبات و امثال آن در دل دریاچه ای که از آب شعیه فرات ساخته بودند، و با
 در کنار همان نهر، وارونه می افتاده است و مردم آنها را معلق و آویزان تصور
 میکردند، مثل تصویر درختهای چهل ستون اصفهان و ستونهای آن در خطوط آب
 برابر کاخ، بعدها این گفته ها موجب توجیهاات عجیب و غریب شده است.

شیر بابل که تنها اثر سنگی بزرگ این شهر است درکنار بقایای کاخ باقی مانده و پوزه آن نیز شکسته است.

معبدی هست بنام معبدایشنار (عشترته) خدای بزرگ بابل که چند متر پائین تر از سطح زمین قرار دارد و داخل آن چاهی است، گویا زنان حرم پادشاهان بابل، برای زیارت و عبادت، از چاهی که درون کاخ بوده پائین میرفته اند و از تونل زیر کاخ گذشته از چاه وسط معبد بالامی آمده اند و عبادت می کرده اند. این امر ظاهراً از سیاه دلی پادشاهان عهد بوده که میترسیدند بین راه نظر نامحرمی به حرم بیفتد. من شنیده ام که در اصفهان نیز، زنان حرم از راهرو زیرزمینی به مسجد شیخ لطف الله میرفته اند و در آنجا عبادت می کرده اند!

اصولاً شاه عباس این مسجد را بخاطر شیخ لطف الله - از مردم جبل عامل لبنان - ساخته بود که هم در آنجا درس بگوید، و هم برای زنان، پیشوای نماز باشد.

در حله، درکنار شرط که مشتق از فرات است، باغستانهای زیبا و دلانگیز وجود دارد، اما جالبترین چیزی که در آنجا جلب نظر می کرد، باغ مخصوص گردشگاه زنان بود، و حدیقه النساء، ظاهراً اختصاص به دختران حواداد و آدمها را درین باغ بهشت آساره نمیدهند! من وقتی این باغ را دیدم، یاد آن بانوی نویسنده اروپائی افتادم که از فرط تعف و تحجب، در کتابخانه اش، کتابهایی را که مردان تألیف کرده بودند از کتابهای مؤلفان زن جدا کرده بود! گویا در کرمان قدیم هم یکی از بانوان متعین متعصب، خروس را به خانه خود راه نمیداده که نامحرم است! اصولاً این مسأله هنوز در کشورهای اسلامی اصالت خود را از دست نداده و بهمین سبب وقتی در راهنمای جلب سیاحان عراقی هم بیلافا و مضایف آنجا را از زیر نظر می گذرانیم متوجه می شویم که حتی در کازینوی صلاح الدین اربیلی هم و خصوصت اوقات خاصه للمسباحة النساء و اوقات خاصه للمسباحة - المختلط و مسباحة العوائل، یعنی ساعات معین فقط زنها میتوانند شنا کنند و ساعت معینی رازن و مرد، و ساعات خاصی را هم خانواده ها.

(بقیه دارد)